

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)

سال هفتم، دوره جدید، شماره بیست و چهارم، تابستان ۱۳۹۵، ص ۱۴۷-۱۲۹

تأثیر قرائت های قرآنی بر دیدگاه های نحوی مکتب بصری و
کوفی*

علی نظری، دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه لرستان
احمد کریمی، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه لرستان

چکیده

مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی تأثیر قرائت های قرآنی در دیدگاه های نحوی زبان عربی پرداخته است و بدین منظور ابتدا به تعریفی مختصر از انواع قرائت های قرآنی در دو نوع مشهور آن؛ یعنی قرائت های مقبول و قرائت های شاذ پرداخته و سپس با اشاره به دیدگاه های نحویان بزرگ زبان عربی، سعی کرده است که میزان استناد این دیدگاه ها را به قرائت های قرآنی و میزان ارتباط بین قرائت های مزبور و قواعد نحوی را از طریق شواهدی از آیات کریم تبیین نماید و به منظور رعایت اصل بی طرفی علمی در این مبحث، به بیان آرای صاحب نظران هر دو مکتب نحوی زبان عربی؛ یعنی در مکتب بصری به بررسی دیدگاه های سیبویه، اخفش و مبرد و در مکتب کوفی به بررسی دیدگاه های کسایی، فراء و ثعلب پرداخته شده است. تأثیر و سهم بسزا قرآن کریم و نیز قرائت های قرآنی در پیدایش اصول و قواعد نحوی - صرفی یکسان، توجه و استناد نحویان دو مکتب بصره و کوفه؛ مانند سیبویه، اخفش، مبرد، کسایی، فراء و ثعلب به قرائت قرآنی به عنوان یکی از منابع اصلی تدوین و نگارش قواعد زبان عربی، از نتایج تحقیق پیش رو است.

کلمات کلیدی: قرائت های قرآنی، نحو عربی، مکتب بصری، مکتب کوفی.

۱- مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

یکی از مباحثی که از گذشته تاکنون همواره در علوم قرآنی مورد توجه پژوهشگران و محققان بوده است «قرائت‌های قرآنی» است. این موضوع با نزول قرآن کریم به زبان عربی مبین و وعده الهی مبنی بر صیانت از آن؛ ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر/۹) مورد توجه شایان قرار گرفت؛ زیرا پیامبر^(ص) و اصحابش نیز همواره بر این وعده الهی تأکید داشته و در این راستا آن حضرت نیز قرآن کریم را با واسطه جبرئیل از حفظ داشته و بر اصحاب خویش می‌خوانده است (النیشابوری، ۱۳۴۰ق: ج ۲، ۲۳۰) تا تغییر و تحریفی در آن ایجاد نشود. جمعی از این صحابه نیز مبادرت به گردآوری آن نموده‌اند. (السیوطی، ۱۹۵۱م، ج ۱: ۷۴) علاوه بر این گروهی نیز به طور کامل آیات را به حافظه می‌سپردند. (ابن الجزری، ۱۹۶۰م، ج ۱: ۶)

البته وجود اختلاف لهجه‌های زبان عربی بر حسب تعداد قبایل عربی نیز سبب شد که برخی از صحابه، واژگان قرآنی را با توجه به اصول و معیارهای لهجه خویش قرائت کنند. به عبارت دیگر پراکندگی حافظان و راویان قرآنی در میان مسلمانان که هر کدام در میان قبایل مختلف عرب به ترویج اسلام می‌پرداختند، موجب پیدایش اختلافات نحوی جزئی - در برخی آیات - و در رسم الخط قرآن کریم شد که ما امروزه از آن با نام «قرائت‌های قرآنی» یاد می‌کنیم. از سوی دیگر، پی‌ریزی مدون قواعد صرفی و نحوی - که اساس زبان عربی محسوب می‌شود - با پیدایش کتاب آسمانی همراه بوده است و حتی مرجع اساسی در این میان محسوب می‌شود. بحث درباره اثرپذیری نحو عربی از قرائت‌های قرآنی از جهات متعدد و مختلف مهم و ضروری است؛ زیرا یکی از مبانی و اصول تشکیل دهنده نحو عربی، قرائت سبع آیات شریف است. این مسأله همواره مورد توجه نحویان و مفسران و علمای علوم قرآنی بوده است. گسترش قواعد مشهور، شاذ و نادر صرفی و نحوی، ذهن بسیاری از ادبا را در تحلیل مبانی پیدایش این قواعد به خود جلب کرده است. بر این اساس، بررسی و تبیین و علل پیدایش برخی از دیدگاه‌های نحوی؛ مانند مکتب بصره و کوفه و شناساندن آن به مخاطبان معاصر، از یک سو خوانندگان را بیشتر با قرائت‌های قرآنی و اثرگذاری آن‌ها بر پیدایش و گسترش موضوعات و قواعد نحوی آشنا می‌کند و از سوی دیگر می‌توان به ارزش‌گذاری و قضاوت قواعد و دیدگاه‌های نحوی و مکاتب نحوی و نحویان پرداخت؛ اما سؤالات اساسی این جستار آن است که «قرائت‌های قرآنی» چه تأثیری در شکل‌گیری دیدگاه‌های نحوی زبان عربی داشته است؟ نحویان در بیان قواعد، ادله و مقیاس‌های خود به چه میزان به آیات قرآنی استناد کرده‌اند و دیدگاه آنان در خصوص این قرائت‌ها چگونه است؟

۱-۲ پیشینه تحقیق

میان قرائت‌های قرآنی و علم نحو در زبان عربی رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد؛ زیرا قرآن

کریم، اساسی ترین و موثرترین عامل پی ریزی و تدوین قواعد و نحو عربی است و شاید بر همین اساس است که اولین گروه از نحویان زبان عربی، خود جزء گروه قراء قرآنی بوده اند. ابو عمرو بن العلاء، عیسی بن عمر التقفی، یونس النحوی، و خلیل بن احمد که جزو نحویان بزرگ اولیه بوده اند، از قراء بزرگ قرآنی نیز محسوب می شوند. از دیگر سو، با توجه به اهمیت نوع اعراب قرآن کریم در نحو زبان عربی، بسیاری از نحویان بزرگ، دست به تألیفاتی ارزشمند زده اند که از جمله پیشگامان این حرکت می توان به سهل بن محمد السجستانی، ابوالعباس محمد بن یزید المبرّد، ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب، ابو جعفر بن النحاس و ابوالبقاء العکبری اشاره کرد. نحویان بزرگ زبان عربی همواره به قرائت های قرآنی توجه داشته اند، به همین علت اطلاعاتی وافر درباره علوم قرآنی بویژه «قرائت های مقبول قرآنی» داشتند. با این اوصاف گاه قرائت های شاذ و نادر را نیز می پذیرند و سعی می کردند که با برخی استدلال های صرفی - نحوی به توجیه آن پردازند. از این رو، بسیاری از نحویان پیشگام زبان عربی که به تدوین قواعد و اصول این زبان پرداخته اند به آیات قرآنی استناد کرده اند که از جمله آن ها می توان به ابو عمرو بن العلاء و خلیل بن احمد فراهیدی از مکتب بصری، و علی بن حمزه کسائی و یحیی بن زیاد فراء از مکتب کوفی اشاره کرد (المخزومی، ۱۹۸۶م: ۳۸۲) شایان ذکر است که نحویان همواره سعی می کردند «تنها زمانی قرائتی خاص را بپذیرند که فرد قاری، آن را به صورت نقل از افراد مطمئن و یا شفاهی از طریق خود او به یکی از صحابه بزرگ پیامبر متصل شده باشد تا قول وی مورد اعتماد واقع گردد.» (صبحی الصالح، ۱۹۶۹م: ۲۵۰) از دیگر سو، این نحویان بر آن اعتقاد بوده اند که بایست با دیده احترام به «قرائت های قرآنی» نگریست؛ حتی اگر در مواردی این قرائت ها با دیدگاه های نحوی آن ها یکسان نباشد، لذا اغلب با الفاظ و اشارات محترمانه به بیان آرای خویش می پرداختند. بی گمان آن ها متأثر از اظهار نظر برخی قدما بوده اند که «هر نوع قرائتی را سنتی الزام آور» می دانستند. (ابن الجزری، ۱۹۶۰م: ج ۱۱، ۱-۱۰)

واضح است که در خصوص تأثیر قرائت های قرآنی بر دیدگاه های نحوی، در کتب نحوی و تفسیری از جمله الکشاف زمخشری، مجمع البیان طبرسی، الاتقان سیوطی، الکتاب سیبویه، مغنی اللیب ابن هشام و... نکات و مباحث مهم و متعددی مطرح شده است. در این میان، ابن خالویه در کتاب «الحجّة فی القراءات السبع» و ابوعلی فارسی در «الحجّة فی علل القراءات»، منسجم تر و مفصل تر به بحث نحو و قراءات پرداخته اند. یادآوری می گردد که بمانعی دهقان منگابادی در سال ۱۳۸۷ش. در مقاله ای با عنوان «میزان اثرپذیری قواعد نحو از قرائت» به تحلیل اهتمام نحویان به قرائت های قرآنی به عنوان یکی از مهمترین منابع نحو با ذکر نمونه های از قواعد عربی پرداخته که متأثر از قراءات به وجود آمده است. اشارات او به قواعدی؛ مانند قاعده اعمال «إن» مخفّفه از «انّ» مثقله و قاعده تأنیث آوردن فعل برای فاعل پس از «الّا» و... قابل توجه است. (نک: دهقان منگابادی، ۱۳۸۷ش)

با این پیشینه، جستار حاضر با توجه به مباحث مطرح شده در تحقیقات پیشین، با روشی

محدودتر و جزئی‌تر، پژوهشی تازه تر در باب تأثیر قراءات‌های قرآنی در نحو عربی از نگاه شش نحوی مشهور و بنام از دو مکتب بصری (سیبویه، أخفش و مبرد) و کوفی (کسائی، فراء و ثعلب) محسوب می‌گردد.

۳-۱ کلیات تحقیق

۱-۳-۱ قرائت‌های قرآنی

قرائت (القراءة) از نظر لغوی: مصدر فعل (قَرَأَ - يَقْرَأُ) و به معنای (خواندن) است. (ر.ک: ابن منظور، ۱۸۸۳م: ماده قَرَأَ) ولی از نظر اصطلاحی «قرائت قرآنی» نوعاً بر «علم به چگونگی ادای کلمات قرآنی با استناد به شیوه و اسلوب ادای پیامبر اکرم (ص)» (ابن الجزری، ۱۹۳۲م: ۳) و یا - براساس تعریف پژوهشگران معاصر - بر «تلفظ کلمات قرآنی به سبک تلفظ پیامبر (ص) و یا تلفظ کلمات به وسیله افراد دیگر در حضور آن حضرت و تأیید ایشان» اطلاق می‌گردد. (الفضللی، ۱۹۷۹م: ۶۳) اما ابو حیان اندلسی، اصطلاح «قرائت‌های قرآنی» را با اندکی اختلاف، چنین تعریف می‌نماید: «وجوه مختلفی که پیامبر (ص) برای سهولت در فراگیری قرآن کریم و با توجه به لهجه‌های مختلف زبان عربی اجازه داده‌اند که قرآن کریم به آن سبک‌ها خوانده شود.» (ابو حیان الأندلسی، ۱۹۹۸م: ج ۱، ۴۷)

به طور کلی، قرائت‌های قرآنی به دو دسته تقسیم شده‌اند: «قرائت‌های مقبول» و «قرائت‌های شاذ و نادر»:

الف) قرائت‌های مقبول

در تعریف قرائت‌های مقبول، قاعده‌ای کلی معیار قرار می‌گیرد و آن عبارتست از: «هر قرائتی که با اصول قواعد نوشتاری زبان عربی مطابق باشد و با اصول رسم الخط یکی از روایان مشهور قرآنی با حصول صحّت در استناد و قول همراه باشد.» (ابن الجزری، ۱۹۶۰م: ج ۹: ۱ و السیوطی، ج ۲، ۴۹۱) البته می‌توان «قرائت‌های مقبول» را مصداقی از همان «القراءات السبعة» دانست که با ظهور أحمد بن موسی بن عباس مشهور به ابن مجاهد (ت ۳۲۴هـ) شکل گرفت؛ زیرا وی اصول کلی قرائت‌های قرآنی و افراد مختلف آن را تحت عنوانی جدید و با نام «القراءات السبع المعروفة» رواج داد که در اصل ناشی از تدوین کتابی با نام «السبعة في القراءات» به وسیله خود ابن مجاهد بود و تا حدودی نیز مورد پذیرش علما و عامه مردم واقع گردید؛ زیرا وی تلاش کرد که پایه‌های استنادی کتاب خود را به افرادی موثق و مقبول؛ مانند اصم بن ابی النجود الأسدي الکوفی (ت ۱۲۷هـ)، ابو عمرو بن العلاء البصری (ت ۱۵۴هـ)، نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم المدني (ت ۱۶۹هـ) و ... مرتبط نماید که در این علم ید طولایی داشته‌اند.

شایان ذکر است که سیبویه و اخفش در بیان دیدگاه‌های نحوی خود از اصطلاحی جدید؛ یعنی «القراءات العامة» استفاده می‌کرده‌اند که در اصل، تعبیری از همان «قرائت‌های مقبول» است.

علما و دانشمندان علوم قرآنی در ادامه تحقیقات پیشینان، سه قرائت دیگر قرآنی را که موثق و مقبول می دانسته اند، بر قرائت های هفت گانه ابن مجاهد اضافه کردند که این سه قرائت عبارتند از:

- قرائت یزید بن القعقاع المدني (ت ۱۳۰هـ).

- قرائت یعقوب بن إسحاق الحضرمي الكوفي (ت ۲۰۵هـ).

- قرائت خلف بن هشام (ت ۲۲۹هـ).

بدین ترتیب قرائت های متواتر قرآنی به ده قرائت رسید که در زبان عربی با اصطلاح «القرئات العشر» از آن یاد می شود و علمای مختلف تا حدودی تواتر این قرائت ها را به پیامبر^(ص) استناد داده و در کتبی مختلف نیز سلسله راویان و طبقات مختلف آن را تا اتصال به آن حضرت رسول^(ص) ذکر کرده اند. (ر.ک: ابن الجزری، ۱۹۳۲م: ۳ و نورالدین عتر، ۱۹۹۲م: ۱۲۸)

ب) قرائت های شاذ

«قرائت های شاذ» را معمولاً بر مبنای همان معیاری تعیین می کنند که ما در تعریف «قرائت های مقبول» به آن اشاره کردیم؛ یعنی قرائت کسانی را که از دایره تعریف و مقیاس ابن الجزری بیرون رفته اند، نوعی «قرائت شاذ» می دانند که ابن الجزری خود نیز به تبیین و دسته بندی آن ها پرداخته است. (ر.ک: ابن الجزری، ۱۹۶۰م: ج ۱، ۹) البته ابوجعفر نحاس معتقد است که: «قرائت شاذ هر قرائتی است که از حیطة اجماع بیرون رود و در آن تردیدی وجود دارد.» (النحاس، ۱۹۸۰م: ج ۱، ۳۰۲) بیشتر چنین به نظر می رسد که «قرائت شاذ» را می توان قرائتی دانست که از استنادات «القرئات السبعة» ابن مجاهد بیرون رفته است. البته خود ابن مجاهد با توجه به تواضع علمی خویش ادعا نکرده است که هر قرائتی که از محدوده کتابش بیرون رود، قرائتی شاذ است؛ ولی برخی از زبان شناسان بیشتر مبنای کاری خود را بر روایات ابن مجاهد گذاشته اند؛ مثلاً ابن جنی معتقد است که: «قرائت شاذ قرائتی است که از قرائت های هفت گانه بیرون رود.» (ر.ک: ابن جنی، ۱۹۶۲م: ج ۱، ۳۵)

۲. قرائت های قرآنی و دیدگاه های نحوی مکتب بصری و کوفی

در میان مکاتب نحوی، دو مکتب بصری و کوفی از جایگاهی برجسته برخوردارند. در این میان نگارندگان برآنند تا به تحلیل دیدگاه سه تن از مشاهیر مکتب بصری سیبویه، اخفش و مبرد و نیز سه تن از مشاهیر مکتب کوفی کسایی، فراء و ثعلب درباب قرائت های قرآنی پردازند.

۲-۱ قرائت های قرآنی و دیدگاه های نحوی مکتب بصری

۱-۱-۲ سیبویه

«سیبویه»، یکی از بزرگترین نحویان زبان عربی مکتب بصره است که همواره تلاش کرده، تا با

استناد به نوع اعراب آیات در «قرائت‌های قرآنی»، در پی ریزی شالوده نظریات نحوی خود بهره جوید. ما ذیلاً به برخی از این موارد اشاره خواهیم کرد.

یکی از مسائل نحوی، کیفیت اعراب افعالی است که به وسیله حرف «ف» بر جواب شرط عطف می‌شوند و این پرسش مطرح است که به صورت منصوب و یا مرفوع خوانده شوند؟ سیبویه برای بیان دیدگاه خود دربارهٔ مسأله فوق، از قرائت‌های قرآنی کمک گرفته است و با استناد به آیه شریف ﴿إِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَذْخَبُوهُ يَخَابِسْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (البقرة/۲۸۴) معتقد است نصب «یغفر» - که بر اساس برخی قرائت‌های قرآنی به صورت منصوب خوانده می‌شود - (ابوحیان الاندلسی، ۱۹۹۳م: ج ۲، ۳۷۶) صحیح است: «فعل مزبور به وسیله حرف «ف» معطوف به جواب شرط شده است و بعد از آن حرف ناصبه «أن» در اضممار است.» (سیبویه، ۱۹۷۷م: ج ۳، ۹۰) قابل ذکر است سیبویه برای تأسیس قواعد و تثبیت آرا و دیدگاه‌های نحوی - صرفی خود علاوه بر استناد به قرائت‌های مقبول، به برخی قرائت‌های شاذ نیز متوسل شده و به آن‌ها احتجاج ورزیده است. او از آن قرائت‌ها، به عنوان یکی از منابع انتزاع قواعد نحوی بهره برده است؛ چنانکه پس از ذکر قاعدهٔ نحوی با آوردن آیهٔ قرآنی و قرائت‌های گوناگونش به احتجاج برای صحت رأی خود و قاعدهٔ مورد نظرش، پرداخته است؛ به عنوان مثال، دربارهٔ اعراب عبارت «لا سیما»، «ما» را در «سیما» همچون عبارت «دع ما زیداً»، مای کافه دانسته و به قرائت نادر آیه «مثلاً ما بعوضه» که با رفع بعوضه به حجاج بن رؤبه نسبت داده شده، احتجاج کرده است. (ابن خالویه، ۱۹۳۴م: ۱۲)

وی همانگونه که برخی از قرائت‌های شاذ قرآنی را پذیرفته و به آن‌ها به عنوان یک معیار نحوی، استدلال کرده است، گاهی از میان قرائت‌های چندگانهٔ یک آیه یا عبارت قرآنی، آن قرائتی را که با قواعد عربی مطابقت دارد، بر دیگر قرائت‌ها ترجیح داده است؛ مثلاً در خصوص اعراب «السارق و السارقة» و «الزانیة و الزانی» در دو آیه ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ (المائدة/۳۸) و ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ خَلْدَةٍ﴾ (النور/۲) می‌گوید: «وقد قرأ أناس (و السَّارِقُ و السَّارِقَةُ) و (الزَّانِيَةُ و الزَّانِي) و هو فی العربیة علی ما ذکرت لک من القوَّة، لكن أبت العامَّة إلاَّ القراءة بالرفع، و إنما کان الوجه فی الأمر و النهی، النصب» (سیبویه، ۱۹۷۷م: ج ۱، ۱۴۴) همانگونه که ذکر شد، سیبویه قرائت نصب در (السارق و السارقة) و (الزانیة و الزانی) را که شاذ و خلاف قرائت عامهٔ قراء است «وجه» و قیاس دانسته است.

یادآوری می‌گردد که زجاج، علی‌رغم اینکه عیسی بن عمر از اکابر زبان عربی را مقدم و پیشتاز می‌داند، قرائت نصب (السارق و السارقة) و (الزانیة و الزانی) توسط وی را تضعیف و دیگران را از قرائت منصوب آن نهی می‌کند: «وهذه القراءة و إن کان القارئ بما مقدماً لأحب أن یقرأ بها، لأنَّ الجماعة أولى بالاتباع إذ كانت القراءة سنَّة» (الزجاج، ۱۹۸۸م: ج ۲، ۱۷۱-۱۷۲) وی سپس با احتجاج به آیه ای دیگر از قرآن کریم، دلیل ترجیح رفع را در (السارق و السارقة) و (الزانیة و الزانی) مرفوع آمدن (اللذان) در آیه ﴿اللَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأُدْوِمُهُمَا﴾ می‌داند. (همان: ۱۷۱-۱۷۲)

سیبویه، در پاره ای از موارد نیز، دو قرائت متفاوت از یک کلمه را برابر دانسته است. به عنوان نمونه در مورد (إِذْن) می گوید اگر (إِذْن) میان (فاء) و (واو) و فعل واقع شود، اعمال و الغاء آن مجاز است. سپس به قرائت نادر ﴿وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لَيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذْ لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (الإسراء/ ۷۶) که در قرائت اَبِي بن كعب و عبدالله بن مسعود (الخطيب، ۲۰۰۲م: ج ۵، ۱۰۱) با اعمال إِذْن و نصب يَلْبَثُوا، «إِذْ لَا يَلْبَثُوا» آمده است، تمثّل می جوید. آنگاه برای نشان دادن إهمال إِذْن، آیه ﴿أَمْ هُم مُّصِيبٌ مِّنْ أَمَلِكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَكَ إِلَّا نَسْفِيراً﴾ (النساء/ ۵۳) را ذکر می نماید. از سوی دیگر، سیبویه از نفی برخی قرائت های قرآنی، اجتناب کرده است؛ به عنوان نمونه، وی در توجیه نحوی آیه شریفه ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ﴾ (فصلت/ ۱۷) معتقد است که اگر لفظ «ثمود» به صورت مرفوع خوانده شود، بهتر است؛ ولی در ادامه می گوید که «إِلَّا أَنَّ الْقِرَاءَةَ لِاتِّخَالْفِ لِأَنَّهَا السُّنَّةُ» (سیبویه، ۱۹۷۷م: ج ۱، ۷۴) (قرائات به دلیل اینکه سنت است، مورد مخالفت قرار نمی گیرد).

از نظر سیبویه قرائت ها، سنت تلقی می شود؛ از این رو، آن را به عنوان یکی از معیارهای قواعد عربی به رسمیت می شناسد. سیبویه، قرائت های قرآنی را نوعی سنت الزام آور می داند که وجهی برای مخالفت با آن وجود ندارد و باید در ذکر مسائل نحوی زبان عربی به نوع رسم الخط قرآنی نیز توجه داشت. به عنوان نمونه وی در توجیه اعراب (بشراً) در آیه ﴿مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ (یوسف/ ۳۱) می گوید: «اعمال «ما» و نصب «بشراً» با لهجه حجاز مطابقت دارد؛ ولی بنی تمیم آن را مرفوع می آورند جز اشخاصی که از چگونگی آمدن آن در مصحف آگاهی دارند.» (سیبویه، ۱۹۷۷م: ج ۲، ۵۹) این امر نشان دهنده جایگاه والای رسم الخط قرآن کریم در نزد وی است. البته این بدان معنا نیست که سیبویه در بیان دیدگاه های نحوی خویش، صراحت گفتار نداشته است، بلکه وی در پاره ای از مسائل به ذکر ادله خود پرداخته و حتی می توان گفت معیارهای نحوی خود را در برخی موارد بر پاره ای از قرائت های تحمیل کرده است؛ به عنوان مثال، یکی از مسائل بحث برانگیز نحو عربی همانگونه که اشاره شد، «اعمال و یا إهمال» مای شبیه به لیس است که در لغت اهل حجاز حرف «ما» مانند «لیس» اسم را مرفوع می کند و خبر را منصوب می گرداند و حتی این نظریه با حصول شرایطی در زبان عربی، استعمال بیشتری دارد؛ ولی گروهی دیگر مانند قبیله «بنی تمیم»، حرف «ما» را غیرعامل می دانند. سیبویه در این مسأله دیدگاه بنی تمیم را درست دانسته و عامل ندانستن حرف «ما» را منطقی تر و علمی تر می داند؛ زیرا لفظ «ما» حرف است درحالی که کلمه «لیس» فعل؛ بنابراین هیچ شباهتی بین این دو لفظ از نظر فعلیت و پذیرفتن ضمیر وجود ندارد. (سیبویه، ۱۹۷۷م: ج ۱، ۵۷) شکی نیست که بین این دیدگاه سیبویه و قرائت عبدالله بن مسعود در آیه شریفه ﴿مَا هَذَا بَشَرًا﴾ (یوسف/ ۳۱) که لفظ «بشر» را به صورت مرفوع خوانده است، تطابق کامل وجود دارد.^۱

شایان ذکر است که قرآء در مسأله فوق، با سیبویه کاملاً هم عقیده است و این استدلال وی را قوی تر دانسته است (ر.ک: الفراء، ۱۹۸۳م: ج ۲/ ۴۲-۴۳) ابن جنی نیز با اشاره به لهجه حجاز

و بنی تمیم می‌گوید: «بنا بر این قاعده، از دیدگاه سیبویه، قیاس لهجه بنی تمیم از لهجه حجاز قوی‌تر است.» (ابن جنی، الخصائص، بی-تا: ۱۶۷) لکن زجاج به رد آن پرداخته و حتی این نوع اظهار نظر را نوعی مخالفت با کتاب خدا دانسته است. (ر.ک: الزجاج، ۱۹۸۸م: ج ۳، ۱۰۸) طبری نیز ضمن اشکال به نظر سیبویه، می‌گوید: «با وجود اینکه ه نصب «بشراً» قرائت عامه قراء است؛ ولی سیبویه قیاس را رفع آن دانسته است.» (الطبری، ۱۹۹۰م: ج ۱۳، ۱۴۰)

سیبویه برای استدلال در پاره‌ای از مسائل، قرائت‌های جمهور قراء را بر قرائت‌های شاذ ترجیح داده است؛ به عنوان مثال وی در باب «مایکون فیہ الاسم مبنیاً علی الفعل قَدَّمَ أو أُخْر...» با مثل به دو قرائت از آیه ﴿وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ﴾ (فُصِّلَتْ/۱۷) که لفظ (تمود) منصوب و مرفوع خوانده شده، می‌گوید: «و قد قرأ بعضهم ﴿وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ﴾... فالنصب عربي كثير و الرفع أجود.» (سیبویه، همان: ج ۱، ۸۱-۸۲) نصب (تمود) قرائت حسن و ابن ابی اسحاق و غیر آن دو است. (ر.ک: القرطبی، ۱۴۲۷ق: ج ۱۸، ۴۰۴) علاوه بر این، همانگونه که بیان شد سیبویه در پاره‌ای از مسائل نحوی، قرائت‌های قرآنی را قیاسی برای بیان دیدگاه‌های خود در نظر گرفته است؛ مثلاً وی با استناد به آیه شریف ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً﴾ (البقرة/۲۶) که براساس برخی قرائت‌های قرآنی لفظ «بعوضة» به صورت مرفوع خوانده شده است، توانسته است که نوع اعراب لفظ بعد از کلمه «لاسيماً» ۳ را تحلیل و تفسیر نماید. (ر.ک: سیبویه، همان: ج ۲، ۱۳۸)

در پایان قابل ذکر است که سیبویه در «الکتاب»، ۳۹۶ شاهد نحوی برای بیان آرای خویش آورده است که ۱۵۷ مورد از آن را شواهد قرآنی تشکیل می‌دهد؛ یعنی تقریباً چهل شاهد از مجموع کل شواهد نحوی سیبویه از قرائت‌های قرآنی است. این میزان فراوان استفاده و استناد به آیات قرآنی حاکی از این است که سیبویه نسبت به قواعد و اصول نحوی- صرفی وارد شده در قرآن کریم، اهتمام ورزیده است و شاید وی درصدد بوده است که این سبک را- یعنی قرار دادن قرآن کریم به عنوان معیار دیدگاه‌های نحوی- سنتی الزام آور برای همه نحویان زبان عربی قرار دهد.

۲-۱-۲ اخفش

أخفش، یکی دیگر از نحویان زبان عربی، ضمن اینکه به برخی قرائت‌های قرآنی با دیده احترام نگریسته است، (ر.ک: الطبری، ۱۹۹۰م: ۵۵) رسم الخط قرآنی نیز نزد او از جایگاهی والا برخوردار بوده بگونه‌ای که در تحلیل برخی قرائت‌ها، آن‌ها را خلاف قرآن کریم نام برده است؛ به عنوان مثال در تحلیل اعراب «أكن» در آیه شریف ﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقُ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (المنافقون/۱۰) - که در برخی قرائت‌ها منصوب آمده می‌گوید: «و قد قرأ بعضهم ﴿فَأَصَّدَّقُ وَأَكُونُ﴾ عطفها على ما بعد «الفاء» و ذلك خلاف الكتاب» (همان: ۶۹) همچنین در مورد وقفیر «يا وَيَلْتِي» در آیه ﴿قَالَتْ يَا وَيَلْتِي أَلِئِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾ (هود/۷۲) وقفیر آن را به سبب رعایت رسم الخط

قرآنی جایز ندانسته، می گوید: «ولاتقف علی ذا الحرف فی القرآن کراهیة خلاف الکتاب» (همان: ۳۸۵)

با وجود این، برخی قرائت های قرآنی را که مطابق رسم الخط قرآنی نیست، به جای قرائت های مشهور آورده است؛ مثلاً در آیه شریف ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا﴾ (مریم/ ۴۵) «یا اَبَتِ» را با فتح و «ة» آورده است «وَأَمَّا قَوْلُهُ ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ﴾ فَأَنَّ هَذَا الْاسْمَ بِالْهَاءِ» (همان: ۷۹) بر این اساس، نظر اخفش این است که «یا اَبَتِ» به شکل «یا اَبَةٌ» و تأنیث آن به «ة» است. البته تأنیث به «ة» صرفاً در حالت منادی است و از نظر لفظ مؤنث است؛ ولی مسمای آن مذکر است. در حالی که این برخلاف قرائت مشهور «یا اَبَتِ» است. اخفش علی رغم اینکه بادیده احترام به برخی قرائت ها نگرسته، در پاره ای از موارد، ضمن رد برخی قرائت های شاذ و نادر قرآنی با عباراتی صریح؛ همچون ﴿ولیس یعرف هذا الوجه﴾ (همان: ج ۲، ۵۶۳)؛ ﴿و هی لغة للعرب ردیفة﴾ (همان: ج ۲، ۲۹۵)؛ ﴿وهی لغة شاذة﴾ (همان: ج ۱، ۵۱)؛ ﴿ولاتعجبنی قراءة من قرأ﴾ (همان: ج ۱، ۲۴۲)؛ ﴿لیس لذلك مذهب فی العریة﴾ (همان: ج ۱، ۲۴۲)؛ ﴿لاأراه قال ذلك إلا لجهله بالعریة﴾ (همان: ج ۱، ۳۹۵)؛ ﴿وکل هذا لیس فی کلام العرب﴾ (همان: ج ۱، ۵۱) و الفاظ و عباراتی از این قبیل، به رد پاره ای از قرائت های مشهور قرآنی نیز پرداخته، و آن ها را نوعی «لحن» به شمار آورده است. (همان: ۲۴۴)

وی گاهی در ترجیح قرائت عامه قراء بر برخی قرائت های نادر، به طور ضمنی کثرت استعمال در زبان را قیاس دانسته لکن برای احترام به عامه قراء، قرائت آنان را پذیرفته، از تأیید قرائتی که مطابق با کثرت استعمال است خودداری ورزیده و قرائت عامه را بر قرائت های شاذ ترجیح داده است؛ مثلاً در تحلیل (طائف) در آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ (الأعراف/ ۲۰۱) - مطابق برخی قرائت ها ﴿طیف﴾ - می آورد: (ر.ک. البناء، ۱۹۸۷: ۲۳۴) «الطیف أكثر فی کلام العرب... و نقرؤها ﴿طائف﴾ لأنَّ عامَّة القراء علیها» (همان: ج ۱، ۳۴۴) هر چند اخفش بر لزوم تبعیت از قرائت عامه و رسم الخط قرآنی تأکید ورزیده است؛ ولی در پاره ای از موارد، خود این امر را نادیده گرفته است؛ مثلاً در تحلیل ﴿مبصرة﴾ در آیه شریف ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً﴾ (النمل/ ۱۳) که رسم الخط قرآنی و قرائت عامه بر کسر ﴿مبصرة﴾ است، آن را با فتح (الصاد) ذکر کرده و آن را قرائتی (جیده) خوانده است. (همان: ج ۲، ۴۶۸)

اخفش در برخی موارد با ذکر دو قرائت از یک آیه، یکی را بر دیگری ترجیح داده است؛ مثلاً در بررسی آیه شریف ﴿مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ يَذُرُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (الأعراف/ ۱۸۶) می نویسد: چون ﴿يَذُرُّهُمْ﴾ به محل «فاء» در ﴿فلا هادي﴾ عطف داده شده، مجزوم است؛ ولی قرائت رفع آن به دلیل عطف بر مابعد «فاء» بهتر و نیکوتر است (همان: ج ۱، ۶۹) البته در برخی کتب نحوی به وضوح درمی یابیم که اخفش در بیان آرای نحوی خود از استناد کردن به قرائت های نادر خودداری نکرده است؛ مثلاً وی به استناد آیه شریف ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (البقرة/ ۲) با تحقیق در باب لفظ «فيه» می گوید: «من العرب مَنْ يَتَمُّ لَأَنَّ ذَلِكَ مِنَ الْأَصْلِ» (الفراء، ۱۹۸۳: ج ۱، ۲۷) منظور وی این بوده است که این آیه شریف به صورت «فيهو هُدًى» خوانده

شود. توضیح اینکه در زبان عربی چهار وجه را در خصوص «فیه» جایز می‌دانند: فیهو و فیهی و فیه (به کسر) و فیه (به سکون) لکن فیهو را اصل می‌دانند: «اعلم أنه يجوز في العربية في فیه أربعة أوجه فیهو و فیهی و فیه و الأصل فیهو كما قيل لهو مال فمن كسر الهاء من فیه و نحوه مع أن الأصل الضم فلاجل الياء أو الكسرة قبل الهاء» (الطبرسی، ۱۳۷۳ش: ج ۱، ۱۱۶) بنابراین واژه اصل در عبارت أخفش؛ یعنی «من العرب من يتيم لأن ذلك من الأصل» بر قرائت «فیهو» حمل می‌گردد.

لذا استنباط این است که أخفش قائل به «اشباع حرف ه» (فیهو) بوده است؛ زیرا به صراحت گفته است که «لأن ذلك من الأصل» و این دقیقاً با همان قرائت‌های قرآنی نادر در برخی کتب همخوانی و تطابق کامل دارد. (ر.ک: ابو حیان الأندلسی، ۱۹۹۳م: ج ۱، ۲۷) جالب تر آنکه أخفش در بسیاری از مسائل نحوی این قرائت‌های شاذ را بر قرائت‌های مشهور ترجیح داده است و آن‌ها را برای تحکیم نظریات نحوی خویش به کار بسته است؛ به عنوان مثال وی در تحلیل نحوی آیه ﴿يَغْشَى طَائِفَةٌ مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ (آل عمران/ ۱۵۴) لفظ «طائفة دوم» را بنابر «باب اشتغال» منصوب می‌داند که حتی طبری در تفسیر خویش نیز به آن اشاره کرده است. (ر.ک: طبری، ۱۹۹۰م: ج ۷، ۳۲۱)

با وجود این، أخفش هیچ‌گاه دارای موضع‌گیری واحد و یکسان نسبت به قرائت‌های شاذ قرآنی نبوده است؛ زیرا وی سعی می‌کرده است که این قرائت‌ها را در خدمت مقایسه و آرای نحوی خود قرار دهد. بنابراین، طبیعی بود که برخی را رد کند و برخی دیگر را نیز بپذیرد. البته قابل ذکر است که وی همیشه جانب احتیاط را مراعات کرده است و از رد کردن صریح قرائت‌هایی که مورد پذیرش جمهور قراء بوده، خودداری کرده و تلاش نموده است که دیدگاه نحوی خود را با عبارتی همچون «ترجیح دادن» بیان نماید؛ مثلاً وی در آیه ﴿ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ﴾ (الانعام/ ۱۵۴) مفتوح بودن لفظ «احسن» را به عنوان فعل ماضی نه افعال التفضیل، بر قرائت‌های دیگر ترجیح می‌دهد و فقط به این جمله مختصر خویش اکتفا می‌کند که ﴿وفتحه علي الفعل أحسن﴾. (الفراء، ۱۹۸۳م: ۲۱۹)

۳-۱-۲ مبرد

شاید بتوان گفت مبرد در میان دانشمندان زبان عربی در توجیه، تحلیل یا رد برخی قرائت‌های قرآنی بیش از دیگران صراحت لهجه و البته موضع‌گیری متفاوت و گاه متزلزل داشته است. وی یکی دیگر از نحویان بزرگ مکتب بصری است که در آرای خویش به قرائت‌های قرآنی توجه شایانی داشته است و معیارهای نحوی خود را به برخی از قرائت‌های مشهور قرآنی - و احیاناً قرائت‌های نادر - نزدیک می‌ساخته است. مبرد، قرائت قرآنی را نوعی سنت الزام آور نمی‌دانسته است و استدلال می‌کرد که اسلوب قرآنی را باید بر قرائت‌هایی که مطابق لهجه گروه‌ها و قبایلی خاص ایجاد شده است، ترجیح داد و مذهب نحوی قرآنی را بر هر نوعی دیگر والاتر بدانیم. (القیسی، دون تا: ج ۳، ۳۹) علاوه بر این وی به صراحت از دیگر نحویان می‌خواهد که از استناد

به قرائت های شاذ قرآنی خودداری کنند که موجب برهم ریختن اصول و قواعد کلی زبان عربی می شود: «إذا جعلت التوادر والشواذ غرضك كثرت زلاتك» (سیوطی، ۱۳۶۰ ق: ج ۳، ۴۹)

هرچند مبرّد برخی از قرائت های قرآنی - وحتى قرائت های مشهور - را ردّ کرده است و آن را نوعی «لحن» (ر.ک: مبرّد، دون تا: ج ۲، ۱۳۴) و «غلط» (القیسی، ج ۲، ۱۴۱) و «قبح» (النحاس، ۱۹۸۰ م: ج ۳، ۱۹۸)، و «غیر جایز» (همان: ج ۱، ۱۸۴) و حتی «ضرورت شعری» (مبرّد، دون تا: ج ۲، ۱۷۱) می داند؛ ولی گاهی برخی قرائت های نادر را که تنها قرائت یکی از قراء است بر قرائت عامه قراء ترجیح داده است؛ مثلاً در تحلیل اعراب ﴿حَصْرَتْ﴾ در آیه ﴿أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ...﴾ (النساء/۹۰) می گوید: «فأما القراءة الصحيحة فإمّا أو جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ» (همان: ج ۴، ۱۲۴-۱۲۵) که قرائت (حصرة) به شکل حال مفردة منصوبه، قرائت یعقوب است (النشر، ج ۲، ۱۸۸) به وضوح می بینیم که مبرّد قرائت دیگر قراء را درست نمی داند.

وی در تحلیل اسکان (اللام) در آیه ﴿ثُمَّ لَيَقَطَّعَنَّظِرُ﴾ (الحج/۱۵) می نویسد: «الإسكان في لام فليظنر جيّد وفي لام ليقطع لحن» (المقتضب: ج ۱، ۱۳۲) وی دلیل خود را منفصل بودن ثَمّ از فعل «ليقطع» ذکر می کند و با لحن خواندن قرائت جمهور قراء که مورد احترام عامه دانشمندان آن روزگار بوده اند، آرای خود را بر قرائت آنان ترجیح می دهد؛ چنانکه در تحلیل اعراب ﴿الأزحام﴾ در آیه ﴿... وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ...﴾ (النساء/۱) که تنها در قرائت حمزه کوفی با عطف به ضمیر پیش از آن و برخلاف دیدگاه نحویان بصره مجرور آمده است (الكشف عن وجوه القراءات، ۳۷۵) می گوید: «و هذا مما لا يجوز عندنا إلا أن يضطر إليه شاعر» (الكامل، دون تا: ج ۲، ۹۳۱) ولی این سخنان و اظهار نظرهای وی بدین معنی نیست که وی هیچ نوعی از قرائت های قرآنی را نمی پسندیده، بلکه تنها قرائت هایی را می پذیرفته است که مطابق دیدگاه های نحوی خود او بوده و با آن همسویی داشته است؛ مثلاً وی قرائت ابن عباس را در آیه ﴿لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ (النور/۳۵) یعنی «آوردن فعل به صورت مذکر» را مقبول می داند؛ زیرا فاعل مؤنث غیر حقیقی است. (القرطبی، ۱۹۶۷ م: ج ۱۵، ۲۵۶)

۲-۲ قرائت های قرآنی و دیدگاه های نحوی مکتب کوفی

۲-۲-۱ کسایی

کسایی، یکی از نحویان مشهور مکتب کوفی است که به قرائت های قرآنی استناد کرده است؛ ولی چنین پیدا است که وی در موضع گیری های نحوی خود نسبت به برخی وجوه اعرابی قرآن کریم، دارای ثبات عقیده نبوده است؛ مثلاً وی در آیه ﴿وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ﴾ (البقرة/۲۱۴) لفظ «يقول» را به صورت مرفوع خوانده و سپس رأی به منصوب بودن آن داده است (القراء، ۱۹۸۳ م: ج ۱، ۱۳۳)؛ ولی با وجود این، وی در برابر برخی قرائت های قرآنی محتاطانه موضع گیری و از واژه هایی مانند «لأعرف» استفاده کرده است. (همان: ج ۲، ۳۷۷) کسایی برخی قرائت هایی نادر قرآنی را نیز پذیرفته و آن را مبنای دیدگاه های نحوی جدید خود قرار داده است؛ مثلاً در آیه

شریف ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ (الاحزاب/۵) که بنا بر برخی قرائت های قرآنی لفظ «مَلَائِكَتَهُ» به صورت مرفوع خوانده شده را (ر.ک: ابن خالویه، ۱۹۳۴م: ۱۲۰) مقبول دانسته که این به معنای جایز بودن عطف بر اسم حروف مشبّهة بالفعل (إِنَّ) قبل از کامل شدن خبر است. (النحاس، ۱۹۸۰م: ج ۲، ۳۲۳)

کسایی در تحلیل برخی قرائت ها و اعراب بعضی کلمات قرآن، آرا و اندیشه خود را بر قرائت عامه ترجیح داده است؛ به عنوان شاهد وی در آیه ﴿كَأَن لَّمْ يَغْنَوْفِيهَا إِلَّا الْيَمُودُ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعِدَ الْيَمُودُ﴾ (هود/۶) برخلاف قرائت عامه قراء، لفظ ثمود را منصرف خوانده، و دلیل منصرف بودنش را منصرف بودن ثمود در صدر همین آیه و نزدیک بودن ثمود دوم به آن می داند؛ زیرا براساس قرائت برخی قراء ثمود اول در این آیه منون آمده است: ﴿إِنَّمَا أُجْرِبْتَ الثَّانِي لِقَرِبِهِ مِنَ الْأَوَّلِ وَقَبِيحٌ أَنْ يَجْتَمِعَ الْحَرْفُ مَرَّتَيْنِ فِي مَوْضِعَيْنِ ثُمَّ يَخْتَلِفُ﴾ (الفراء، ۱۹۸۳م: ج ۲، ۲۰)

ناگفته نماند که قراء در منصرف و غیر منصرف بودن اسماء اعجمیه در قرآن کریم اختلاف نظر دارند: «وقوله تعالى: ﴿أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعِدَ الْيَمُودُ﴾ يقرأ وماشاكله من الأسماء الأعجمیه مصروفاً وغير مصروف». بنابراین، کسایی سعی می کرده است که در تعلیل برخی قرائت های قرآنی آرای جدید طرح نماید که بتواند این قرائت ها را از نظر لغوی و نحوی مقبول جلوه دهد.

۲-۲-۲ فراء:

فراء، یکی دیگر از نحویان است که گرایش زیادی به قرآن و قرائت های قرآنی داشته است و حتی می توانیم وی را بزرگترین نحوی زبان عربی در این زمینه بدانیم. از مهمترین جملات وی در این باب می توان به این کلام مشهور وی اشاره کرد: ﴿الكتابُ أعرب وأقوي في الحجّة من الشعر﴾ (الفراء، ۱۹۸۳م: ج ۱، ۱۴) یعنی: «استناد به آیات قرآنی در نظریات زبان شناسی از استناد کردن به ابیات شعری عربی بهتر و قوی تر است». البته فراء برای نهادینه کردن گفتار خویش، تلاش هایی نمود و به همین منظور نیز کتاب «معانی القرآن» را تألیف کرد که بنا بر کلام خود وی در صدد بوده است تا با تألیف آن بتواند «برخی از مسائل نحوی را در قرآن کریم - که به ظاهر پیچیده و قابل فهم نیستند- توضیح و تبیین نماید». (همان: ۱۱)

این نحوی مکتب کوفی، در تحلیل قرائت های متواتر آیات قرآنی، در پاره ای از موارد به توجیه آن ها پرداخته و براساس اصول و قواعد عربی و در بسیاری موارد با استناد به دیگر آیات قرآنی، ادله صحت این قرائت ها را برشمرده است؛ مثلاً در توجیه قرائت های موجود از «مخلصين» در آیه ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ (الحجر/۴۰) - که لام «مخلصين» به فتح و در برخی قرائت ها به کسر آمده است - می گوید: «يقرأ (المخلصين) فمن كسر جعل الفعل لهم كقوله تبارك وتعالى ﴿وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ﴾ (النساء/۴۶) و من فتح فالله أخلصهم كقوله ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾» (همان: ۴۶)

فراء در برخی آیات ضمن توجیه، برخی قرائت‌ها را بر برخی دیگر ترجیح داده است، برای مثال می‌توان به فعل «يعزب» در آیه ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ...﴾ (سبأ/۳) اشاره کرد که «لا يعزب» به ضم عین مضارع، در قرائت عامه قراء و «لا يعزب» به کسر آن تنها در قرائت کسایی آمده است (همان: ج ۲، ۳۵۱) فراء ضمن اعتقاد به صحت هر دو قرائت و برگزیدن قرائت نادر کسایی، دلیل این انتخاب را در تکیه بر نظر خویش ذکر می‌کند که مبتنی بر اصول و قواعد عربی است: «والکسر أحب إليّ» (همان: ج ۲، ۳۵۱)

وی در برخی آیات و به طور نادر، برخی قرائت‌های متواتر را ضعیف می‌خواند؛ بری مثال می‌توان به اعراب «الارحام» در آیه ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾ (النساء/۱) - که در برخی قرائت‌ها مجرور آمده است - اشاره کرد. فراء در مقام اظهار نظر درباره مجرور آمدن آن می‌گوید: «و فيه قبح لأن العرب لا ترد مخفوضاً على مخفوض وقد كنى عنه» (همان: ج ۱، ۲۵۳) وی قرائت‌های مشهور قرآنی را قبول داشته است؛ ولی در برخی موارد که نتوانسته است آن‌ها را با دیدگاه‌های نحوی خود تطبیق دهد به ناچار به رد آن‌ها پرداخته است. (ر.ک. همان، ج ۲، ۸۱-۸۲) با این حال، به طور کلی می‌توان گفت که موضع‌گیری وی نسبت به قرائت‌های قرآنی نوعی خضوع و تکریم در برابر حرمت کتاب کریم است.

فراء برخی قرائت‌های قرآنی را که با رسم الخط قرآنی تطابق ندارد، صحیح می‌داند؛ برای مثال در تحلیل «أجمعين» در آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (البقرة/۱۶۱) - که در قرائت یکی از قراء (أجمعون) آمده است - می‌گوید: «وقرأ الحسن ﴿عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (البقرة/۱۶۱) و هوجاز في العربية و إن كان مخالفاً للكتاب» (همان: ج ۱، ۹۶)

وی همچنین در بیان آرای خویش درباره قرائت‌های قرآنی، از عبارت «قراءة بعضهم» به وفور استفاده کرده است؛ مثلاً وی در آیه ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً﴾ (الكهف/۵) از اصطلاح «و رفعها بعضهم» استفاده کرده (همان: ج ۲، ۱۳۴) که منظور مرفوع بودن لفظ «كَلِمَةً» است. همچنین وی برخی قرائت‌های دیگر را با عباراتی؛ مانند «قلة» توصیف می‌کند، مثلاً در آیه ﴿مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ﴾ (الفرقان/۱۸) می‌گوید: «همه قراء معتقدند که باید حرف «ن» در آغاز لفظ «تَتَّخِذَ» به صورت مفتوح خوانده شود، ولی ابو جعفر مدنی به صورت مضموم «تَتَّخِذَ» خوانده که البته این نوع قرائت شاذ و از نظر برخی جایز است.» (همان: ج ۲، ۲۶۴)

شایان ذکر است که فراء توانسته است بین معنای قرآنی و اعراب آیات بر اساس قرائت‌های مختلف ارتباط جدید معنایی برقرار کند؛ یعنی وی هر اعراب خاصی را دارای معنایی خاص می‌داند؛ مثلاً درباره آیه ﴿وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ﴾ (البقرة/۲۱۴) چنین می‌گوید: «فعل «يقول» در آیه مذکور را قراء به صورت منصوب خوانده‌اند؛ ولی مجاهد و نافع آن را به صورت مرفوع. این فعل در نگارش زبان عربی نیز به صورت دو وجهی به کار رفته است. حال اگر ما فعل «يقول» را به صورت منصوب بخوانیم، بدین علت است که فعل قبل از آن، یعنی زُلْزِلُوا، دارای معنای

«استمرار» است، هرچند که یک فعل ماضی است. بنابراین، برای افاده معنای «استمرار» باید به صورت منصوب خوانده شود؛ ولی اگر فعل قبل از حتی دارای معنای «استمرار» نباشد، در این صورت فعل «يقول» به صورت مرفوع خوانده می‌شود. (فراء، ۱۹۸۳: م: ج ۱، ۱۳۲) بنابراین مشاهده می‌شود که نصب فعل بعد از لفظ «حتی» در آیه مورد نظر فراء، حکایت از معنای «استمرار» فعل قبل «زُلزَلُوا» دارد و ارائه چنین ارتباطی بین وجوه نحوی و معانی کلمات فی نفسه یک ابتکار در دیدگاه‌های نحوی محسوب می‌شود.

۳-۲-۲ ثعلب

أبو العباس أحمد بن يحيى معروف به ثعلب، یکی دیگر از نحویان زبان عربی مکتب کوفه بوده است که مانند دیگر هم طرازان خویش به قرائت‌های قرآنی توجه زیادی داشته است؛ لکن می‌توان گفت که وی در مقایسه با استادان نحوی پیش از خود، با احترامی هرچه بیشتر به قرائت‌های قرآنی می‌نگریسته است؛ چنانکه می‌گوید: «إذا اختلف الإعرابان في القراءات لم أفضّل إعراباً على إعراب، فإذا خرجت إلى كلام الناس فضّلت الأقوى» (السيوطي، ۱۹۵۱: م: ج ۱، ۵۳۷) ثعلب در وهله اول سعی دارد که حرمت قرآن و قراء قرآنی را حفظ نماید؛ زیرا طبق نظر سلف خود، آن را نوعی سنت حسنه می‌داند که باید به احترام صحابی پیامبر (ص) حفظ کرد؛ ولی در ادامه سخن خویش، مبنا و معیار دیدگاه‌های نحوی را «كثرة الاستعمال» می‌داند.

بیشتر چنین به نظر می‌رسد که ثعلب اهتمام داشته است که در موضع‌گیری‌های نحوی با استادان قبل از خود هم سویی داشته باشد و بین آرای نحوی و قرائت‌های قرآنی ارتباطی منطقی برقرار کند؛ مثلاً وی درباره آیه ﴿وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا﴾ (هود) که بر مبنای برخی قرائت‌های قرآنی به صورت ﴿وَهَذَا بَعْلِي شَيْخٌ﴾ خوانده شده است (ابن خالویه، ۱۹۳۴: م: ۶۵)، با سیبویه هم عقیده است و لفظ «شَيْخٌ» را به عنوان خبری برای مبتدای مقدر (هو) می‌داند که چنین قرائتی دقیقاً مشابه دیدگاه سیبویه است. (ر.ک. سیبویه، ۱۹۵۱: م: ج ۲، ۸۳-۸۴)

یا در آیه ﴿لَا يُجِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ﴾ (النساء/۱۴۸) که بنابر برخی قرائت‌های قرآنی دیگر لفظ «ظَلِمَ» به صورت معلوم «ظَلَمَ» خوانده شده است. (ابن خالویه، ۱۹۳۴: م: ۳۶) ثعلب باز هم از پیشینیان تبعیت کرده است و می‌گوید: «قال الكسائي: هذا استثناء يعرض» (ر.ک. مجالس ثعلب، ج ۱، ۲۷۰) بنابراین مشاهده می‌شود که ثعلب این بار برای بیان دیدگاه نحوی خود درباره این نوع قرائت قرآنی از نظر کسانی پیروی کرده است. این بدان معناست که وی قرائت‌های قرآنی را در خدمت احکام نحوی قرار داده و سعی کرده است که مانند برخی پیشینیان خود به توجیه و تعلیل آن‌ها پردازد.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب گفته شده، نتایج به دست آمده از این تحقیق به شرح ذیل است:

۱. قرآن کریم، در پیدایش اصول و قواعد نحوی - صرفی یکسانی برای نگارش زبان عربی، سهمی بسزا داشته است که در این میان سهم قرائت‌های قرآنی - علی‌رغم اختلاف نظرهای بسیار در این قرائت‌ها - چشمگیر بوده است؛ زیرا موجب پیدایش نوعی تعامل و نقد علمی دقیق میان نحویان بزرگ در این زمینه شد و حتی کثرت تألیفاتی که در شرح اعراب قرآنی نوشته شده، گواهی روشن بر این مسأله است.
۲. توجه نحویان به قرائت قرآنی به عنوان یکی از منابع اصلی تدوین و نگارش قواعد زبان عربی، امری غیرقابل انکار است. آن‌ها برای تدوین قواعد نحوی بیشتر به قرائت مقبول و گاه قرائت شاذ و نادر استناد داشته‌اند که با معیارهای آنان نوعاً سازگاری داشته است، در عین حال از پذیرش قرائتی که سلسله سند آن مخدوش است، خودداری کرده‌اند.
۳. از طرف دیگر نحویان بزرگ زبان عربی، همواره سعی کرده‌اند که در بیان دیدگاه‌های نحوی خود به قرائت‌های قرآنی استناد کنند که همین استنادها فی‌نفسه، دارای تأثیراتی خاص در شکل‌گیری دیدگاه‌های نحوی بوده است و حتی نوع اعراب و قرائت‌های قرآنی تا جایی حائز اهمیت بوده که اگر این قرائت‌ها با برخی دیدگاه‌های نحوی مطابقت کامل نداشته است، در بیشتر موارد، نحویان سعی داشته‌اند که از ردّ صریح آن‌ها خودداری ورزیده و با دیده احترام به قرائت‌های قرآنی بنگرند؛ بگونه‌ای که سیبویه در «الکتاب»، از مجموع ۳۹۶ شاهد نحوی، ۱۵۷ مورد از آن را شواهد قرآنی آورده و حدود چهل شاهد از مجموع کل شواهد نحوی وی از قرائت‌های قرآنی است و این مبین توجه ویژه سیبویه به این قرائت‌های در پایه ریزی قواعد و اصول صرفی و نحوی است. بگونه‌ای که معیار قرار دادن قرآن کریم در تأسیس قوانین صرفی و نحوی، سنتی الزام‌آور معرفی شده است.
۴. رسم الخط قرآنی برای علمای زبان و ادب عربی، جز در پاره‌ای از موارد حائز اهمیت بوده است. برخی قرائت‌ها، در پی ریزی قواعد نحوی تأثیر داشته است؛ مانند «إن نافیه» که با قرائت عبدالله بن مسعود عامله است.
۵. دانشمندان زبان و ادبیات عربی در پاره‌ای از موارد، قرائتی را بر قرائت دیگر ترجیح داده‌اند. آنان احیاناً دو قرائت مختلف از عبارتی از یک آیه را مساوی دانسته‌اند. با توجه به عبارات و تعابیر بکار رفته در کتب دانشمندان مذکور، مبرد، نحوی مکتب بصره، در توجیه، تحلیل یا رد برخی قرائت‌های قرآنی بیش از دیگران صراحت لهجه دارد.
۶. سیبویه، طلحه دار مکتب نحوی بصره، در برخی موارد، تلاش کرده که دیدگاه‌ها و معیارهای نحوی و لغوی خود را بر قرائت‌های قرآنی تحمیل نماید.
۷. اخفش، شاگرد سیبویه و از دیگر نحویان مکتب بصره، گاهی اوقات در ترجیح قرائت عامه قراء بر برخی قرائت‌های نادر، به طور ضمنی کثرت استعمال در زبان را قیاس می‌داند، ضمن اینکه برخی قرائت‌های قرآنی را که مطابق رسم الخط قرآنی نیست به جای قرائت‌های مشهور آورده است.

۸. مبرد، نحوی مکتب بصره، در برخورد با قرائت ها و رسم الخط قرآنی در برخی موارد موضعی متزلزل دارد.
۹. کسایی نیز به عنوان طلّیحه دار مکتب نحوی کوفه، در تحلیل برخی قرائت ها و اعراب بعضی کلمات قرآن، آرا و اندیشه خود را بر قرائت عامه ترجیح می دهد.
۱۰. فراء را می توان یکی از بزرگترین نحویانی دانست که گرایش زیادی به قرآن و قرائت های قرآنی دارد. ضمن اینکه وی توانسته است بین معنای قرآنی و اعراب آیات بر اساس قرائت های مختلف ارتباط جدید معنایی برقرار کند؛ یعنی وی هر اعرابی خاص را دارای معنایی خاص می داند.
۱۱. ثعلب دیگر نحوی مکتب کوفه، تلاش نموده تا میان دیدگاه های نحوی و قرائت های قرآنی، ارتباطی منطقی برقرار کند.

پی نوشت ها

۱. قرائت عیسی بن عمر است که در «معانی القرآن و اعرابه» آمده است. (الزجاج، ۱۹۸۸م: ۱۷۲/۲)
۲. این قرائت عبدالله بن مسعود در کتاب «البحر المحيط»، جلد ۵، صفحه ۳۰۴ نقل شده است.
۳. منظور قرائت رؤیه بن العجاج است که در کتاب «مختصر فی شواذ القرآن»، صفحه ۱ ذکر گردیده است.
۴. این مسأله یکی از مباحث جدال برانگیز در نحو زبان عربی است که کتاب های نحوی به تفصیل به آن پرداخته اند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن جنی، ابو الفتح عثمان. (۱۹۶۹م). المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات و الإیضاح عنها؛ تحقیق علی النجدي ناصف و عبد الفتاح شبلي، القاهرة: مطبعة الخانجي.
- ----- (دون تا). الخصائص؛ تحقیق محمد علی النجار، القاهرة: دار الکتب المصریة.
- البنا، احمد بن محمد. (۱۹۸۷م). اتحاف فضلاء البشر بالقراءات الاربعة عشر؛ تحقیق شعبان بن محمد اسماعیل، الطبعة الاولى، بیروت: عالم الکتب.
- ابن الجزري. (۱۹۳۲م). غایة النهاية فی طبقات القراء؛ الطبعة الاولى، مصر: مطبعة الخانجي.
- ----- (۱۹۶۰م). النشر فی القراءات العشر؛ تصحیح علی محمد الضباع، الطبعة الاولى، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
- ابن خالویه، حسین بن أحمد. (۱۹۳۴م). مختصر فی شواذ القرآن من کتاب البديع؛ القاهرة: مكتبة المتنبي.
- ابن منظور. (۱۸۸۳م). لسان العرب؛ الطبعة الاولى، القاهرة: المطبعة الأمیریة.

- ابوحيان الأندلسي، محمد بن يوسف. (۱۹۹۳م). **البحر المحيط؛ تحقيق الشيخ عادل احمد عبدالموجود و الشيخ على محمد معوض، بيروت: دارالكتب العلمية.**
- ابوحيان الأندلسي، محمد بن يوسف. (۱۹۹۸م). **ارتشاف الضرب من لسان العرب؛ تحقيق رجب عثمان محمد و مراجعة رمضان عبد التواب، الطبعة الاولى، القاهرة: مطبعة الخانجي.**
- أخفش، سعيد بن مسعدة. (۱۹۹۰م). **معاني القرآن؛ الطبعة الثالثة، تحقيق هدى محمود قراعة، القاهرة: مكتبة الخانجي.**
- الخطيب عبداللطيف. (۱۴۲۲ق/ ۲۰۰۲م). **معجم القراءات؛ دمشق: دار سعدالدين.**
- الزجاج، ابو اسحق ابراهيم بن السري. (۱۹۸۸م). **معاني القرآن و اعرابه؛ الطبعة الاولى، شرح و تحقيق عبد الجليل عبده الشلبي، بيروت: عالم الكتب.**
- دهقان منگابادی. (۱۳۸۷ش). «میزان اثر پذیری قواعد نحو از قرائات»؛ **فصلنامه پژوهش نامه قرآن و حدیث، شماره چهارم، تابستان، صص ۳۸-۵۶.**
- سیبویه، عمرو بن عثمان. (۱۹۷۷م). **الكتاب؛ تحقيق و شرح بعد السلام محمد بن هارون، الطبعة الثانية، مصر: الهيئة المصرية العامة.**
- السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر. (۱۳۶۰ق). **الاشباه و النظائر في النحو؛ الطبعة الثانية، مصر: دار المعارف.**
- السيوطي. (۱۹۵۱م). **الاتقان في علوم القرآن؛ تحقيق مركز الدراسات القرآنية، الطبعة الاولى، مجمع الملك فهد للطباعة.**
- الصالح، صبحي. (۱۹۶۹م). **مباحث في علوم القرآن؛ بيروت: دارالعلم.**
- الطبرسي، امين الدين ابو علي الفضل بن الحسن. (۱۹۹۵م). **مجمع البيان في تفسير القرآن؛ الطبعة الاولى، بيروت: مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.**
- الطبري، ابو جعفر محمد بن جرير. (۱۹۵۷م). **جامع البيان عن تأويل آي القرآن؛ تحقيق محمود محمد شاكر، مصر: دارالمعارف.**
- عتر، نور الدين. (۱۹۹۲م). **القرآن الكريم و الدراسات الادبية؛ الطبعة الخامسة، دمشق: جامعة دمشق.**
- الفراء، يحيى بن زياد. (۱۹۸۳م). **معاني القرآن؛ تحقيق أحمد يوسف نجاتي و محمد علي النجار، بيروت: عالم الكتب.**
- الفضلي، عبد هادي. (۱۹۷۹م). **القراءات القرآنية تاريخ و تعريف؛ الطبعة الاولى، جدة: دارالجمع العلمي.**
- القرطبي، محمد بن أحمد الأنصاري. (۱۹۶۷م). **الجامع لاحكام القرآن؛ الطبعة الثالثة، القاهرة: دارالكتاب العربي لطباعة و النشر.**
- القيسي، مكي بن أبي طالب. (دون تا). **الكامل في اللغة و الادب؛ تحقيق: ياسين محمد السواس، الطبعة الثانية، دمشق: دارالمأمون للتراث.**
- مبرد، محمد بن يزيد. (دون تا). **المقتضب؛ تحقيق محمد بن الخالق عزيمة، بيروت: عالم الكتب.**

- المخزومي، مهدي. (١٩٨٦م). مدرسة الكوفة و منهجها في دراسة اللغة و النحو؛ الطبعة الثالثة، بيروت: دار الرائد العربي.
- النحاس، أحمد بن محمد المصري. (١٩٨٠م). إعراب القرآن؛ تحقيق زهير غازي زاهد، بغداد: مطبعة العاني.
- النيشابوري، أحمد بن حسين بن مهران. (١٣٤٠ق). المستدرک؛ الطبعة الاولى، مصر: دار المعارف.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال هفتم، دوره جدید، شماره بیست و چهارم، تابستان ۱۳۹۵

أثر القراءات القرآنية علي الآراء النحوية للمدارس البصرية والكوفية*

علي نظري، استاذ مشارك في اللغة العربية و آدابها بجامعة لرستان
احمد كرمي، طالب مرحلة الدكتوراه في اللغة العربية و آدابها بجامعة لرستان

الملخص

يسعي هذا المقال من خلال منهج تحليلي-وصفي إلى دراسة أثر القراءات القرآنية علي الآراء النحوية في اللغة العربية ولذلك عمدنا أولاً إلى تقسيم تعريف موجز عن أنواع القراءات القرآنية بنوعيتها الشهيرين أي القراءات المقبولة والقراءات الشاذة ثم من خلال الإشارة إلى آراء كبار النحويين في اللغة العربية، حاولنا أن نبين مدى استشهاد هذه الآراء بالقراءات القرآنية ومدى الارتباط بين هذه القراءات والقواعد النحوية من خلال شواهد من القرآن الكريم. ومن أجل الالتزام بمبدأ الحياد العلمي في هذه الدراسة، عمدنا إلى بيان آراء الخبراء وأصحاب الرأي في كلتا المدرستين النحويتين في اللغة العربية أي أننا في المدرسة البصرية قمنا بدراسة آراء سيبويه والأخفش والمبرد، وفي المدرسة الكوفية درسنا آراء الكسائي والفراء وثعلب. من النتائج التي توصلنا إليها في هذا البحث هي؛ أنّ القرآن الكريم والقراءات القرآنية أثمرت في نشأة النحو والصرف العربيين وهكذا استشهاد نخاة المدرستين البصرية والكوفية -مثل سيبويه والأخفش والمبرد والكسائي والفراء وثعلب- بالقراءات القرآنية باعتبارها إحدى المصادر الرئيسية لتدوين وكتابة قواعد اللغة العربية.

الكلمات الدلالية: القراءات القرآنية، النحو العربي، المدرسة البصرية، المدرسة الكوفية

* - تاريخ الوصول: ۱۸/۱۰/۹۳ تاريخ القبول: ۱۴/۰۵/۹۴

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: nazari.a@lu.ac.ir